

اشتمال درآمده، مقرر داشت که توپچی‌باشی سرکار خاصه شریفه به ضرب توپهای ثعبان آتار و خمپاره آتشین کردار آن قلعه را خراب و بایر، و سکنان آنرا اسیر و قتل و میل گردانند. نظر به فرمان واجب الانعام، توپهای مذکور را بدان حصار بسته، و بدانداختن آن کمال سعی و جهد را مرعی داشتند.

چون سرکردگان اوزبک احوال را چنان مشاهده کردند، جمعی که در میان حصار باقی این فساد و شرارت گشته بودند، و جمعی که در خارج در رکاب نصرت انتساب بودند، به تقصیرات خود معترف گشته، به الحاح وزاری و نوحه و بیقراری درآمده، ملتزم غفو جرایم خود گردیدند.

پادشاه جرایم بخش، قبول آن امر عظیم کرده، التماس ایشانرا مبذول داشت مجدداً طاهرخان والی را با اعزاء و اعیان خوارزم مأمور قلعه خبیق گردانید، و در آن محل بدلفظ کهربار فرمود که: «این سلطنت و فرمانروایی که ما به طاهرخان شفقت فرمودیم، گویا اجل او رسیده باشد»

القصة، خان مذکور بر بالای تخت سلطنت و فرمانروایی قرار گرفته، به نهج سلاطین چنگیزی، سلوک و معاش را پیش گرفته، در امورات آن دیار مستقل و برقرار گردید.

اما در آن محل، حسب فرمان نادری گیتیستان جمعی از سرکردگان طایفه حبیبی (۴) منقبت رایبه نواحی آرال و قراقلیاق ارسال داشته بود، که ایلات و احتمات آن دیار سر به طایفه اطاعت و فرمانبرداری درآوردند. نظر به فرمان قضا جبریان سرکردگان آن طوایف با پیشکش و ارمغان بسیار وارد درگاه خواقین مدار گشته، به خلعت شاهی سرافراز گردیدند.

حسب الامر دارای دوران، چنان به نفاذ پیوست که محصلان تعیین نمودند که در مدت ده یوم موازی شش هزار نفر از جماعت آرالی و شش هزار نفر از جماعت قراقلیاق ملازم گرفته، به رکاب ظفر انتساب حاضر نمودند. و موازی دوازده هزار نفر ملازم نیز از طایفه اوزبک خوارزمی گرفته، در رکاب ظفر انتساب مأمور خدمات کردند.

خاقان دوران، بعد از گرفتن ملازم و خاطر جمعی آن دیار، سر رشته امورات و انتظام کارها و رتق و فتق مهمات را در کف کفایت طاهرخان والی آن دیار گذاشته، در اواخر شهر رمضان المبارک ۱ سنه ثلث و خمسین و هائمه بعدالالف من الهجرة النبویه، با سپاه دریا موج بر جناح حرکت آمده، عازم دیار خراسان گردید.

و طاهرخان والی و سرکردگان و ایناقان خوارزم، تا نواحی قنک به مشایعت خاقان دوران آمده، و در آن جانب دارای گیتیستان سفارشات بسیار در خصوص ضبط و نسق آن دیار و محافظت و محارست مملکت بدان و سرکردگان نموده، و همگی ایشان را رخصت داده، از خدمت دارای جهان مرخصی، و وارد قلعه خبیق گردیدند.

و ابوالغازی ولد ابلیاس خان رامع کوچ و کلفت کوچانیده، مأمور ارض فیض مدار گردانید. و ارآن نواحی کوچ بر کوچ عازم چهارجو گردید.

۱۵۷

شبه‌ای در بیان حالات لطفعلی خان در مملکت سمرقند و مراجعت آن به ارض فیض بنیان

سررشته نویسان این چرخ مینافام، چنین از خوانین و سلاطین ظفر احتشام ذکر می‌نمایند که: چون سابق بر این در هنگام توقف رایات جاه و جلال صاحبقرانی به بلده فاخره بخارا، لطفعلی خان کوسه‌احمدلو را با عساکر منصور مأمور خطه سمرقند گردانیده بود، که سبق تحریر یافته سردار مشارالیه با سپاه نصرت انجام به مشایعت و بلدیت فاضل بیگ یوز خجندی و حکیم آتالیق منزل بمترل کوچ بر کوچ وارد آن بلده شد مثال [گردید].

چون آبادی و جمعیت در آن مملکت نبود در میان اربک آن حصار به قدر یکهزار خانوار از جماعت فقرا و رعایا ساکن بودند که به امر و شغل بیچارگی خود قیام داشتند به استقبال خان عظیم‌المثال شتافته لوازم بندگی و فروتنی را بعمل آورده در مهاده امن و امان آسودند و سردار معظم‌الیه در آن حدود چند یومی توقف [نمود].
جمعی از طایفه یوز و مینک اوزبک، که در کوه و کناره دریای سیرسکنی داشتند، علم یاغیگری برافراشته، خود را به سقنقاهای عظیم و مکانهای حصین کشیده، مستعد محاربه و مجادله گشتند.

سردار مشارالیه عساکر منصور را به چهار دست ساخته، و از اطراف حملات بدان گروه برده، جمع کثیری هدف تیغ تیز و شمشیر خونریز گردیدند، و بسیاری از آن مخدولان، در آن هنگامه گیرودار اسیر دست عساکر منصور گشتند. و باقی آن طوایف ایل و عشایر خود را به سقنقاهای عظیم و قوی برده، در محافظت خود اشتغال ورزیدند. چون از اطراف و جوانب عساکر قزلباش جماعت مذکوره را مرکزوار در میان گرفتند، سرکردگان و سرخیلان آن طوایف رسل و رسایل به خدمت سردار کثیرالاقدر فرستاده، از راه اصلاح درآمدند.

سردار معظم‌الیه آن طوایف را به غر قبول مقرون داشت، مشروط به آنکه موازی شش هزار نفر ملازم رکابی داده، تا از همه جهت محفوظ و مصون بوده، در سلك سایر اخلاص کیشان صاحبقرانی منضبط بوده، به خدمات مرجوعه شاه افراسیاب جاه اشتغال ورزند.

جماعت مذکوره، بناچار چون به هر جهت خود را غریق محیط بلا دیدند، تن به قضا

و دل به رضا داده، شرحی قلمی داشتند که: ترك محاصره کرده، به قدر دوسه میل دورتر هرگاه عساکر منصور تزلزل نمایند، ما وسعت بهم رسانیده، خاطر جمعی حاصل نموده، ملازم مقرر را تسلیم می نماییم.

سردار معظم‌الیه مقرر فرمود که جمعی از سرکردگان و سرخیلان آن طوایف وارد درگاه عالی گشته، که به اتفاق و بلذیت ایشان سه چهارمیل راه دورتر رفته، سکنی نماییم.

نظر به فرموده سردار معلی‌شان، سرکردگان معتبر و کدخدایان نام‌آور با پیشکش و ارمغان بسیار وارد خدمت سردار و الایثار گشته، هر یک به خلعت خاص سرافراز گشتند، و در آن روز از آن نواحی کوچ کرده، به منزلی که خواهش آن طوایف بود، تزلزل کردند.

و در عرض مدت ده بیست یوم، ملازم مقرر را مع اسب و براق و نذارک مایحتاج سفر آماده و مهیا ساخته، به رکاب سردار معلی مقدار حاضر ساختند. و از نواحی اراتیه و قلعه چرخ و اندیجان و ننگان و مرغیلان و قلعه ترکستان و خجند و قوقان، سایر صحرا - شینان و رؤسا و سرکردگان همگی وارد حضور سردار معظم‌الیه گشته، سربه اطاعت و انقیاد صاحبقرانی نهاده، معاونت نمودند. چون سردار مذکور، مأمور و مرخص آن نگشته بود که از کناره دریای سیر بدان جانب عبور نماید، ناچار با سرکردگان مذکور سد و سنور ساخته، مراجعت به بلده سمرقند نمود.

و در ورود آن حدود، چون حسب‌الامر برای جهان چنان به نفاذ پیوسته بود که سنگ مرقد امیر تیمور گورگانی [را] که از یک پارچه یشم است، و یک زوج درقایی ریخته که در مسجد خانم همشیره خاقان مرحوم مذکور نصب است، انتراع داده، و دربار عراده کرده، به مشهد مقدس بیاورند، نظر به فرمان واجب الایذعان بندگان ثریامکان شهنشاهی، سنگ مذکور را مع در، در بار عراده گاتی کرده، نقل به ارض فیض‌مدار ساختند.

و چند یومی در نواحی سمرقند توقف، و بعد از گرفتن جمیع ملازم از آن حدود کوچ بر کوچ عازم بلده فاخره بخارا، و به شرف حضور پادشاه افراسیاب جاه مشرف [شد]. و چند یومی حسب‌الامر دارای ترکستان در آن حدود توقف، و بعداً رخصت انصراف حاصل کرده، از آن حدود نیز کوچ بر کوچ از معبر چهارجو گذشته، از معبر مذکور وارد الکای مرو [شد]. و شش‌یوم در الکای مذکور توقف، و از آن نواحی نیز بر جناح حرکت آمده، از معر حوض خان وارد سرخس، و از آنجا وارد آستان امام همام علی بن موسی الرضا (ع) گشته، و به شرف عتبه بوسی آن آستان عرش بنیان مشرف، و بعد به خدمت بندگان والا نصرالله میرزا فایز گردید، و در ارض فیض بنیان توقف، و انتظار ورود خاقان قیصر دربان [را] می برد.

۱۵۸

علم افراشتن صاحبقران گیتیستان از الکای مرو شاهبجان و به قتل رسانیدن سرکردگان مروی را

چون از تفضلات قادر متعال، پادشاه صاحب اقبال با فتح نمایان و لشکر بی پایان از منزل چهارجو بر جناح حرکت آمد، اولاً سرکردگان و سرخیلان مرو را مرخص، و مقرر فرمود که در منزل کلهچاه رفته، جمعی بیلدار و کلنگدار به قدر یک هزار و پانصد چاه آب حفر نمایند. و از آنجا به الکای مرو رفته، غله و ماکول بسیار به جهت آذوقه و علوفه عساکر منصور در منزل حوض شیبک خان مشهور به شورچاه و منزل خواجه نظام آباد منبر نمایند.

نظر به فرمان قضا جریان، سرکردگان مذکور و عساکر نصرت مآثر مروی خدمات مقرر را به اتمام رسانیده، در الکای مذکور تدارک عساکر منصور را حسبالواقع دیده، مهیا داشتند.

شهنشاه گیتیستان و آن خسرو و ممالکستان، از قلمه چهارجو بر جناح حرکت آمد. اولاً عساکر ترکستان را بمسکردگی رحیم خان ولد حکیم آتالیق مقرر فرمود که حرکت کرده، عازم مرو گردند. و بعد خود با سپاه نوبیا موج مزاکر به منزل وارد الکای مرو شاهبجان گردید. و در سمت شرقی دو میدان فاصله از قلعه مرو مشهور [به] یخدان، زینل خان رایت اجلال به اوج هلال رسانید.

و آن شب بساط نشاط گسترانیده، به استراحت آسود. و صبحی که مهر از سپهر مینافام، به نیبای خود جهان ظلمانی را منور ساخت. و عریقه گیتی را از لعان اشعه خویش از ظلمات بپرداخت، پادشاه فلک احتشام بر بالای تخت مرصع برآمده، اولاً محمدرضاخان قرخلو [را] که حاکم و بیگلری یکی مرو شاهبجان بود عزل، و شاهقلی بیگ ولد محمدعلی بیگ قاجار مروی [را] که ایشیک آقاسی باشی الکای مذکور بود، برمسند حکومت و فرمانروایی آن دیار برقرار و صاحب اختیار گردانید.

و جمعی از رؤسا و سرکردگان مروی را [به قتل رسانید]، از قبیل: محمدعلی سلطان، و رحمانقلی سلطان بیات. که محمدعلی بیگ حاکم بند مبارکه مرو بود، که در آن ایام بدون اغراق و طرفداری در جبهه و توانایی در میان چنان اردویی که اعظم از سواد اعظمی بود در محل سواری به قدر نیم ذرع شاه از جمیع عساکر منصور بلندتر نمودی. و در ناعداری و بهادری نیز بیقرینه روزگار و یگانه لیل و نهار بودی.

۱- عبدالکریم که در لشکرکشی به ترکستان همراه نادر بوده، شرح دقیقی از کتدن چاهها در بیان واقع (ص ۷۹-۸۰) آورده.

و رحمانقلی سلطان، در جمع آوری محصولات دیوانی اشتغال داشت.
و رحیم سلطان سپاه منصور، که در خدمت رضاقلی میرزا به امر میرشکارباشیگری
و فدیمی آن اختتام تمام داشت، [و] در آن روز به منصب توپچی باشیگری مرو
سرافراز گردید.

وسلیمان بیگ و عینل بیگ، که هر دو در نامنداری قرینة رستم واسفندیار بودند.
و مکرر در هنگام خرابی مرو، با جماعت ترکمان سرمازی و جان تزاری کرده، و الکای
مرو را مضبوط داشتند.

و محمد کریم بیگ چگنی، که به امر قراول باشیگری الکای مزبور مأمور بود.
که آن نیز در نامنداری و دلاوری بی شیب و نظیر بود، و در مقدمات مجادله رضاقلی میرزا
با ابوالفیض خان در نواحی قرشی، شمای از بهادری آن ذکر شده.

دارای جهان، در آن روز [با] عبدالله بیگ نامی، که در خدمت کلبعلی خان
بیگلریگی مرو به امر نیابت ایشیک آقاسی باشی اشتغال داشت، خاقان گیتیستان در مقام
سؤال و جواب درآمده، اولاً به قتل آن فرمان داد.

و محمد کریم بیگ چگنی در خصوص زراعت عرض نمود، خاقان دوران او را
نیز از حلیه حیات عاری گردانید.

روز دیگر شخصی از رعایای بند سلطانی بعرض اقدس رسانید که: از محمدعلی
سلطان تعدی به من رسیده. به علت همین به قتل آن نامدار نیز فرمان داد.

و رحمانقلی سلطان چون برابر خود را چنان دیده آن نیز در مقام درشتی درآمده
بنا بر آن حسب الامر دارای دوران به قتل آن نیز مقرر شد.

و رحیم سلطان را به حضور اقدس خواسته، از آن سؤال نمود که: در هنگامی که
رایات جاه و جلال در ممالک هندوستان تزلزل داشت، در خدمت فرزندم رضاقلی
گفتگوی تصدیق پادشاهی می کرده ای، بودن تو صورت حساب ندارد. به قتل آن نیز
فرمان شد.

روز دیگر سلطان بیگ را نیز بدیشان ملحق ساخت.
و به تاریخ شانزدهم شوال المکرم سنه ۱۱۵۳ از الکای مرو به حرکت آمده،
در منزل جانعلی خان، عینل بیگ^۲ را نیز به قتل آن فرمان ساخت.

و شاهقلی خان را به حضور خواسته به آن فرمود که: هفت نفر نامداران را به قتل
آوردم که هر یک آشوب شهری و فتنه دهری و سردار کشوری می توانستند بود، به جهت
خاملر تو که در حکومت خود مستقل و صاحب اقتدار کردی. و سفارشات بسیار در

۳- در حاشیه صفحه افزوده شده است: سیدی مروی که از جماعت علی ایلی بود، قدری
از وجه دیوان در نزد آن باقی بود که در آن اوان نیاز [محمد] خان والی بلخ در الکای
مرو حسب فرمان اقدس وارد درگاه معلی گردیده بود. چون والی مذکور علی ایلی بود عینل بیگ
مذکور والی مذکور را شفیع خود ساخته بود که شاید وجه دیوان که متوجهی اوست به ملتس
نیازخان از گردن آن ساقط گردد. نیازخان در هنگامی که از درگاه صاحبقرانی مرخص شده و عازم
بلخ بود جارت... این عرض کرد، نتیجه برعکس داد.

خصوصاً ولایت داری بدان کرده، مرخص فرمود.

و میرزایک معدنی نیشابوری را به وزارت بلخ نامزد فرمود، و مرخص نمود.
و قلندریک وکیل مرو را محبوس ساخته، چنان قرارداد که در تواجی اسبورد
در خانه [خود او] به قتل بیاورد. و از منزل مذکور کوچ بر کوچ عازم ایبورد و
دره جز ۲ گردید که مسقط رأس و وطن مألوف آن حضرت است تماشایی کرده، معاودت
ببارض اقدس نماید.

یکی از منشیان عطارد نشان چنان تقریر نمود که خاقان دوران در هنگام ورود
به حوض خان، به میرزا زکی ندیم خاص و حسعلی خان معیرباشی می فرمود که: در مملکت
ایران کدام مملکت بهتر و خوشتر است؟

به عرض همایون رسانیدند که مملکت خراسان نیکوترین سایر بلاد ایران است.
و ایران بهترین ممالک عالم است.

در جواب فرمود که: بهترین و نیکوترین ولایات و قلاع خراسان کدام شهر
است؟

به عرض آن حضرت رسانیدند که: الکای مرو شاهجان ۵ است. چرا که بعد از
خلقت و آفرینش آدم صمی (ع) کیومرث و سیامک و هوشنگ و طهمورت بنای مرو را
نهادند. و مدتی مدید آباد و معمور بود. بعد از مرور دهور بسیار که علامات و آثار از
عبارات ایشان باقی بود، ثانیاً اسکندر ذوالقربین عمارت کرد، و باز مدت متمادی
آبادان بود.

و همچنین، بعد از یکدیگر سلاطین توران و ایران در آبادی آن سرزمین کوشیدند.
و در عمارت آن می افزودند. تا آنکه نوبت به خلفای آل عباس رسید. از ایشان نیز بعضی
اکثر اوقات روزگار کامرانی و سلطنت و فرمانروایی [خود را] در سرحد مرو به سر
می بردند. و پادشاهان آل سلجوق که از حدود توران و ایران تا به سرحد روم در قبضه
اقتدار ایشان بود دارالسلطنه ایشان و محل تولد آن طایفه بوده.

و در ایام سلطان محمد خوارزمشاه، چنگیزخان مغول از نواحی خطا آمده، در بلخ
تزلزل نمود و تولوی خان ولد آن بعد از تسخیر نیشابور در غره محرم سنه ثمان عشر و
ستمائه الکای مرو را قتل عام نمود و مدت دوست سال و کسری مرو بایر بود و در ایام
امیر تیمور گورگانی به قدر یکهزار نفر در داش کربی به عنوان قراولی و راهداری
و داشته بود.

چون نوبت سلطنت به شاهرخ ولد آن رسید، در آبادی مرو کوشید. و در ایام
سلطنت سلطان حسین میرزا، چهارباغ طاهریبگ ولد نصر سیار را تعمیر کرده، آبادان
ساخت.

الحال، در این ایام میمنت فرجام که هنگام سلطنت روزافزون شهنشاه گینرستان
و خسرو ممالکستان است، چون به جهت خرابی بند مدت ده سال قبل از این بایر، و قلبلی

از مردم در آن سکنی داشتند. لله الحمد و الفنه به یمن توجه بندگان اقدس به نحوی دایر
گشته، که بهترین معموره بلاد عالم ورشک جنات ارم گردیده، بنا بر خوشی آب و هوا
و نکویی منزل و ماوی سلاطین پیشین رغبت به تعمیر این سرزمین نموده‌اند.

چون ندمای خاص مقدمات گذشته را بعرض نارای جهان رسانیدند، دارای جهان
فرمود که: «بهترین بلاد محروسه مرو است، و نیکوترین اهل آن همین هفت نفر بودند»
که گرفتار سخط و غضب قیامت لهت ما گردیدند»

هر که در این بزم مقربتر است جام بلا بیشترش می‌دهند
قصه، خاقان گیتی‌ستان منزل به منزل وارد اییورد [شده]، و چند یومی در آن
نواحی به سر برده، و از آنجا وارد دره‌جز که محل تولد و وطن مألوف آن حضرت است
[گردیده]، و توقف، و ایلات و احشامات و سکان آن دیار را از هایدۀ احسان و سخوان
بذل خود همگی را منعم و بپوره ساختند.
و قلندریگ و کیل را، چون وعده داده بود، در آن حدود که خانه او بود،
به قتل رسانید.

در مکان قصه جاوشی که محل تولد آن حضرت بود، مقرر فرمود که استادان
بنا و معماران دانا گنبد و بارگاه عظیمی ساخته مشهور به مولود خانه^۶ نادری گردیدند.
و از آن نواحی بر جناح حرکت آمده، وارد دارالاثبات کلات گردید.

چون سابق بر این در هنگام مراجعت از سرهندوستان، به عهده و اهتمام قاسم علی‌خان
جلایر و آقا زین‌العابدین مزاریشی و آقامحسن مزاریشی و جمعی دیگر از سرکردگان
معتبر امر و مقرر گشته بود، که در میان اصل کلات طرح عمارات و باغات افکنند، و از
کوه حرم رود آبی بفاصل کلات آورند، و حسب فرمان چنان قرار یافت که از اطراف
بلاد ایران اردو بازاری بسیار به آن حدود آورده، و قبل از ورود موازی سهزار خانوار
مقدم را از مملکت مراغه آورده، در آنجا سکنی داده بودند. و در آبادی آن بلده
کوشیده، چنان قرار داد که خزایی که از ممالک هندوستان و ترکستان و بلاد ایران
در حوزه تصرف خود در آورده، و آنچه بعدالایوم تسلیم خزانه کرده، همگی را در
دارالاثبات مذکور مدفون و مستور نمایند.

و چنان مقرر داشت که مقبره‌ای از سنگ سیاه به جهت آن حضرت آماده نمایند.
و به عهده حکام و ضابطین ولایات تبریز و مراغه و سایر بلاد آذربایجان مقرر نمود.

۶- نسخه: و مکان در سه‌چاوشی، و باباخان چاوشلو یا چاوشلو منسوب بنا به جاست. محل
تولد نادر در صفحه ۶ متن کتاب مزرعه‌ای مشهور به کالیوش در نواحی دره‌جز، و در جهانگشا (ص
۲۷) در قلعه مستجد دره‌جز ذکر شده است.

۷- نسخه: مولدخانه.

۸- علاوه بر بنای مقبره نادر در کلات، بنایی هم به این منظور در مشهد ساخته شده بود، و او را
در آنجا به خاک سپردند. این آرامگاه را برادرزاده‌اش علیقلی‌خان ویران ساخت و دومین بار در
۱۲۹۶ شمسی به دستور احمد قوام والی خراسان آرامگاه جدیدی ساخته شد، و سومین بار از ۱۳۳۵
به بعد آرامگاه جدیدی به‌مباشرت انجمن آثار ملی ساخته شد (نادر نامه: ۴۴۲-۴۴۶).

که سنگ مرمر در بار عراه کرده، حمل و نقل دارالثبات کلات نمایند، که دور و دایره مقبره را به سنگ مرمر فرش نمایند.
 و سررشته نظام آنجا را به نحو مرغوب مضبوط داشته، عنان عزیمت به سوب مهملی که شش میل مسافت به کلات داشت انعطاف داد.

۱۵۹

در بیان ساختن قلعه خیوق آباد در نواحی ایبورد و کلات و آمدن به ارض جنت نشان

بر متتبعان اخبار و مستنبطان آثار پوشیده و مخفی نماند که در محلی که خاقان گیتیستان مملکت خوارزم را به حوزه تصرف و تسخیر خود درآورد، به سمع همایون رسانیدند که در هنگام ایالت شیرغازی خان و انوجدجان^۱ و ایلبارس خان زغیرایشان از سلاطین خوارزم، اسیر بسیار از نواحی خراسان آورده اند، که در این بلاد به امرندگی و خدمتگاری اشتغال دارند.

حسب الامر گیتیستانی، چنان به نفاذ پیوست که اجنات اسرا را جمع آوری نمودند، و از آن جمله جمعی بودند که مدت چهل سال پنجاه سال گرفتار دست آن طایفه بودند، و زاد و ولد نموده بودند، و برخی آزاد و خودسر صاحب خانه و مال گشته، و به قدر سی هزار نفر مذکور و اناث از آن طایفه به قلم آمد، که در آن ولایت اسیر گشته بودند.
 حسب الامر دارای جهان چنان قرار یافت، که هر نفری را یک رأس چاربا و اخراجات عرض راه داد، مأمور دارالثبات کلات گردانیدند.

و قبل از ورود به هندوستان، حسب فرمان قضا جریان چنان به نفاذ پیوسته بود که: در منزلی که فیما بین ایبورد و دارالثبات کلات است، قلعه‌ای در کمال استحکام

۹- نادر میرزا در تاریخ تبریز (ص ۸۹) در اشاره به کانهای معدن دعواریقان (آذربایجان) می‌گوید: از کودکی به یاد دارم که کثیران سرای از زبان گاوان گردونه‌ها چنین می‌سرودند:
 من سنگ مرمر می‌کشم
 از جور نادر می‌کشم!

۱- طبق طبقات سلاطین اسلام لاین پول (ص ۲۵۵) شیرغازی و ایلبارس از ۱۱۲۷ تا ۱۱۵۳، و پیش از آنها «ارنگ» از ۱۱۲۶ تا ۱۱۲۷ در خوارزم (خیوه) حکومت داشته‌اند. خیلی قدیمتر، «انوشه» از ۱۰۷۴ تا حدود ۱۰۸۵ بوده است.

۲- جهانگشا (ص ۳۵۹) خیوه آباد را در چهار فرسخی ایبورد در موضعی موسوم به چشمه خلجان ذکر کرده، در بیان واقع عبدالکریم کنسیری که در این سفر همراه نادر بوده، و مثل محمد کاظم دردقرخانه اردو به کار اشتغال داشته (ص ۹۵-۹۶) آمده: در آنجا شهری بنا نموده‌اند، بر نشانه جهان آباد... به قدر ربع دارالخلافه باشد... و شهر مذکور را اول مولودگاه نام گذاشته بود.

و آراستگی ساخته، آماده و مهیا باشد که بعد از ورود به نواحی ترکستان و تسخیر مملکت خوارزم، جمعی را بدان حدود تعیین و مقرر خواهیم داشت، که در آن قلعه ساکن گشته مشهور به خبوق آباد گردد.

چون رای الهام آرای نادری چنان قرار یافته بود، اسرای مذکور را بدان قلعه فرستاده، و آن قلعه را مسمی به خبوق آباد گردانید. و در آن محل از دارالنبات کلات در حرکت آمده، وارد آن قلعه گردید. و ساکن آن قلعه را از اموال و اسباب و ماکول و ملبوس و انعام و مواشی و سایر مایحتاج که انسان را ضرور می باشد، عطا نمود که هر یک غنی و مالدار و صاحب ثروت و اعتبار گردیدند.

و از آن حدود در حرکت آمده به نواحی خوشان تشریف برده، ساروخان برادر امیر اصلان خان، که با موازی سه چهار هزار نفر در آن نواحی مأمور بود، حسب الامر مقرر گردید که به ارض اقدس رفته، سورات عساکر منصور را آماده و مهیا نماید. چون ملازم مقرر که در تحت آن به خدمات تعیین گشته و مهیا بودند، حسب فرمان رضاقلی میرزا آن ملازم برقرار گشته، و در تحت ساروخان در آن نواحی به خدمات اشتغال داشتند، در آن محل ملازمان مذکوره را به تحت مین باشیان عظام قرار دادند.

و خاقان دارا دربان، بعد از انتظام آن ولایت، و به قتل رسانیدن بعضی از عمال با سپاه دریا نوال وارد ارض جنت مثال [گردید]؟
و بعد از وصول، اولاً به شرایط زیارت مرقد منور و مضجع مطهر امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء اشتغال داشته، روی مسکنت بدان تربت با رتبت سوده، به زبان نیاز عرض حاجات بدرگاه قاضی الحاجات کرده، از روحانیت آن امام همام استمداد مهمام نمود.

بعد از فراغ شرایط زیارت و دعاء و تحلیه شوابط تحیت و ثناء، رقاب مجاوران و خدام آن عتبه علیه عرش مقام را از بار انعام گرانبار ساخته، همگان را به اضعاف مضاعف نوازش و عاطفت فرمود و به تزیین مقدس قفل مکمل به جواهر نصب داشت، و سطوح و جدار و ارکان آن قبه عرش نشان را به پرده های منقش زینب و زینت داد. و چهارده عدد قندیل تمام عیار، که هر یک چون آفتاب خاوری بود، بر سیه آن قبه نصب فرمود. و وساحت آن روضه خلد آیین را از فروش ابریشمین مزین نمود. و منازلی که پیرامن آن عتبه سدره مرتبه هر کس ساخته و پرداخته بود همگی را به مژگان خلاص

لیکن به سبب قحط الرجال بنوعی آباد نمی شد. چون در این ایام مردم خوارزم و خبوق را جبراً و قهراً کوچانیده آورده بود و آنجا مسکن آنها مقرر فرموده، لهذا به خبوق آباد مسمی گردید. در صفحه ۹۵ همان کتاب آمده: «به مصدق مستوفی الممالک حکم شد که من بعد مولودگاه را خبوق آباد می نوشته باشند».

۳- بالای سطر بعداً افزوده اند: به تاریخ ۱۷ ذیحجه، بیان واقع عبدالکریم کشمیری (ص) ۹۶- ۱۹ ذیحجه ۱۱۵۳ جهانگنا (ص ۳۶۵) اواخر شوال (۲).

۴- نسخه: زره مقلس.

رفته، به فرشهای گوناگون بیاراست.

و به جهت مجاوران و زوار آن روضه جنت آثار، از اطعمه و اشربه آن قدر مقرر داشت، که جمیع متوطنین و سکنه آن دیار فایض الانوار از فیض راتبه هر روزه مستفیض و بهره ور گردیدند.

و شبی از روی اخلاص به اعتقاد خاص تا دمیدن صبح، بر سر تربت مطهر و مرقد منور آن برگزیده حضرت پروردگار و نوزدیده سید ابرار به سر برده، حاجات دارین و مرادات نشأتین خود را در تحت آن قبه عرش نشان، که محل استجابت دعاست، از وهاب بی منت مسئلت نمود.

روز دیگر که پادشاه ثوابت و سپار از این گنبد زرنگار فایض الانوار قمرور کسب نور نمود، و اهل عوالم جبروت و ملکوت را سرور و با حضور فرمود، شهنشاه گیسوستان پای در رکاب نصرت اتساب آورده، به چهارباغ شاهی نزل، و رایت اجلال به اوج هلال رسانید. و چند یومی در آن حدود بمحاسبات^۵ ولایت خراسان رسیده، اکثری از عمال و مباشرین امور دیوان را به قتل رسانید. و آنچه از خزاین که از ممالک ایران و غیره از بلاد آورده، در ارض فیض بنیان جمع نموده بودند، همگی را انصاف دارالتیات کلات گردانید.

و قبل از این، رقمزده کلک بیان گردید که [مقرر بود] لطفعلی خان سنگ قبر امیر تیمور و یک زوج در مدرسه خانمرا از نواحی سمرقند حرکت داده، حمل و نقل ارض اقدس نماید. بعد از گزارش خدمت مذکور، چون صاحبقران گیتیستان ملاحظه آن سنگ و در را نمود، ساعتی تأمل کرده، فاتحه به روح امیر تیمور صاحبقران خوانده، فرمود که: «امروز جهان چون گوی در دست ما در گردش است. و او سنگ قبر خود را از یشم نموده، ماضیعی از پولاد ضریعی^۶ از زر سرخ مرصع می سازیم. و فرش و ازاره گنبد را یشم خواهیم نمود».

در ساعت، به عهده حکام و ضابطین ولایات مقرر داشت، که آن سنگ و در را منزل به منزل از ارض اقدس حرکت داده، به بلنده فاخره بخارا برند. و از آنجا حسد الفرموده ابوالفیض خان، به دارالسلطنه سمرقند برده، بر نهج اول درجا و مکان خود قرار دهند.

القصه، حضرت صاحبقران مدت سماء در ارض فیض بنیان در انتظام امورات خراسان کوشیده، در این وقت چند نفر چاپار از ام البلاد بلغ از ترد نیازخان و الی وارد، و عریضهای مشتمل بر این قلمی داشته بود که: دانیال بیگ قنقرات مع تمه و لحقه سر از ربتة اطاعت صاحبقرانی پیچیده، امر و نهی که از جانب بندگان اقدس می رسد، ابا کرده، جواب می دهد.

حسب الامرمان قضا جریان، چنان به نفاذ پیوست که: قاسم بیگ قرخلو نایب اشیک - آقاسی پاشی، و مولی قلی خان حاکم سرخس، و پیران خان افشار نایب شاهرخ میرزا و

صاحب اختیار دارالسلطنه هرات و اسماعیل خان گوره خرزن، هریک با غازیان والی متفق گشته، در دفع طایفه اشرار کوشند.

و مقدمات پیران خان به نحوی است که، چون خاقان گیتیستان کمال محبت و شفقت به شاهزاده جهانیان شاهرخ میرزا ولد رضاقلی میرزا داشت، دارالسلطنه هرات که اعظم بلاد خراسان و محل پایتخت شاهرخ ولد امیر تیمور گورکان بود، به منامی آن دارالسلطنه مذکور را بدان مقوض و مرجوع داشت، و سکه به نام نامی و اسم گرامی شاهزاده معظم رایج ساخت، و مضمون سکه آن بود که:

امر شد از شاه شاهان خسرو صاحبقران سکه یابد از هرات از شاهرخ نام و نشان القصد، حسب الامر چنان به نفاذ پیوست که اسماعیل خان گوره خرزن سبزواری، چون در ایام سابق روزگاری در الکای مرو به سر برده بود، به قدر یک هزار و پانصد نفر از عساکر مروی را برداشته، در ماروجاق ملحق به عساکر مقرر گشته، عازم ام البلاد کردند.

نظر به فرمان قضا جریان این چند نفر سرکردگان عازم مقصد گردیدند: قاسم بیگ از ارض فیض بنیان عازم دارالسلطنه هرات [شده]، و به اتفاق [پیران خان] عازم ماروجاق [گردیدند]، و مولی قلی خان، که حاکم سرخس بود، با غازیان نعت خود از الکای مذکوره عازم [گردید]، و اسماعیل خان گوره خرزن وارد مرو [شده]، و ملازم مقرر را به نحوی که از درگاه فلك اشیاء رقم به عهد شاه قلی خان صادر گشته بود [برداشته] تدارک میحتاج عساکر مقرر را دیده، [عازم شد].

و مسود این اوراق، در آن سفر به امر لشکر نویسی عازم ام البلاد گردید. در نواحی ماروجاق، جمیع سرداران به یکدیگر ملحق گشته، به اتفاق هم، که مجموع موازی هفت هزار و پانصد نفر نامدار بدسوار بودند، عازم مقصد گشتند.

۱۶۰

فتح کردن سرداران معظم الیه در نواحی قنقرات

و به اطاعت در آمدن [طوایف آن حدود]

و مراجعت کردن به نواحی خراسان

به تأییدات حضرت سبحان و به اقبال عظیم المثال صاحبقران، عساکر مذکوره وارد اندخود [شده]، و سه یوم در آن حدود توقف [کرده] و از آن منزل بر جناح حرکت آمده، در اوایل محرم سنه اربع و خمسين و مائه بعدالالف من الهجرة النبویه وارد ام البلاد بلخ [شدند].

و عالیجاه نیازخان والی، کمال یگانگی و یکجهتی را به عمل آورده، حیره و علیق

دواب غازیان را حسب الواقع، به نهجی که خواهش عساکر منصور بود، مهمسازی نمود. و مدت ده یوم در آن حدود دواب عساکر کوفت راه افکنده، مصمم حرکت سفر خیریت اثر گشتند.

وموازی هفت هزار و پانصد نفر از ملازمان اندخودی و بلخی، در رکاب نیازخان والی بر جناح حرکت آمده، و به اتفاق یکدیگر عازم کناره رود جیحون گردیدند. و در هنگام ورود به آن حدود، عساکر منصور در گمی و زورق نشسته، در یک یوم از آب جیحون بدان جانب عبور کردند.

و در آن منزل که محل ممبر کلیف بود توقف، و عساکر منصوره را به سدهسته نمودند، که یک دسته تیپ [بوده] و دودسته چپاول به میان طوایف قنقرات افکنده، عموم ایلات و احشامات مذکوره را قتل و اسیر ساخته، ملحق به تیپ عساکر منصور کردند.

و چون همگی مستعد گردیدند، اراده آن داشتند که به نهج مقرر عازم مقصد گردند، که در این وقت چند نفر قراولان وارد، و بسمع سرکردگان عظام رسانیدند، که دانیال بیگ که عمدتاً بی جماعت قنقرات است، اینک با موازی سی چهل نفر کدخدایان و ریش سفیدان وارد می گردند.

سبب ورود جماعت مذکوره به نهجی است که چون مقدمه ورود عساکر قزلباش به نواحی اندخود و بلخ گوشزد آن جماعت اشرار گردید، ناچار دانیال بیگ شمشیر به گردن خود افکنده، و با روی سیاه و زبانی عذرخواه در آن روز وارد حضور سرکردگان عظام گردید. و به زبان چابلوسی متمسک آن گردید، که عساکر منصور چون به جهت غارت و قتل عام ایلات مذکوره عازم گشته اند، باید از سر جرایم ما گذشته، همگی مارا به تصدق فرق فرقدان سای نادر دوران مرخص نمایند.

خوانین مذکور متمسک آن را مبدول نداشتند، از آن نواحی عنان سفند خوشخرام به صوب قنقرات انعطاف دادند. و در هنگام ورود به آن حدود، حسب التجویز دانیال بیگ، [برای تنبیه] جمعی از طایفه مذکوره، که از اول بنای افساد و شرارت را پیشنهاد خاطر خود کرده، و در این اوان نیز در جاده شرارت ثابت قدم، و به همان رویه اول در مقام بدسری بودند، به قدر دوهزار نفر نامداران یکین آتلی به سرکردگی قاسم بیگ و مولی قلی خان عازم بنه آن طایفه گشتند.

و در محلی که همگی ایشان را خواب غفلت و غرور دامنگیر گشته، و غافل بودند، بیکدفعه در هنگامی که این شمس خاوری بدین گنبد نیلوفری اراده جولانگری داشت، بعضی در خواب و بعضی بیدار، بر سر ایشان ریخته، جمعی کثیر قتل و باقی اسیر سر پنجه تقدیر گردیدند.

اطفال و انات و اموال و اشیای ایشان را در بار دواب و چهارپایان نموده، با چنان فتح نمایان معاودت بهاردوی خویش نمودند، و در رباط مشهور به رباط غنار ملحق به عساکر خویش گشتند. و جمیع آن اسرا و اشیای را بر سر عساکر منصور قسمت نمودند. چون دانیال بیگه احوال را چنان مشاهده نمود، از گفتار و کردار خود

نادم و پشیمان گشته، رعب و هراس بیقیاس در دل آن راه یافته، به آزار دق منجر شد. سرداران معظم الیهیم، سرکردگان قنقرات را مقرر داشتند که به قدر هشت هزار نفر ملازم رکابی باید تدارک ندیده، به درگاه معلی ارسال دارند. و هرگاه از فرمان صاحبقران دوران تخلف، و در خدمات مرجوعه تکاهل ورزند، بدون اشتباه از درگاه جهان پناه چنان حکم گشته، که همگی ایلات و احشامات شمارا به نهب طایفه مذکور قتل و اسیر گردانیم.

جماعت مذکوره، بناچار از راه اضطرار قبول آن امر کرده، از هر طایفه دو نفر کدخدای رفته، در مدت ده یوم ملازم مقرر را تدارک مایحتاج دیده، حاضر ساختند. چون آوازه عاقر منصوره در آن دیار انتشار یافت، حکیم اتالیق به نواحی غدار آمده، به قدر پانصد خروار غله به جهت آذوقه و علیق الدواب ارسال داشت. و از این جانب جمعی از سرکردگان به نواحی مذکور رفته، ملاقات فیما بین حاصل گشته، معاودت کردند.

و از نواحی حصار، بالته بیگ برادر محمد امین خان حصارى نیز، با غله و آذوقه فراوان وارد خدمت سرکردگان گردیدند. و بعد از ملاقات، مراجعت به حصار نمودند. و چون دانیا بیگ به جهت گرفتن ملازم به میان طوایف خود رفته، و ملازم مقرر را ارسال داشت، بعد از آن بدلت استیلاى خوف، او را آزاری عارض گشته، چند روزی در حیات [بود]، و بعد از آن شربت مبات چشیدند. و سرداران مذکور، ملازم مقرر را گرفته، به شایسته تیا زخان عنان هزیمت به صوب ام البلاد بلخ معطوف ساختند.

و مدت ده یوم نیز در آن حدود توقف، و تیا زخان والی شرایط ضیافت و مراسم مهمانداری را به نحو شایسته و طریق بایسته بجا آورده، و التماس آن نمود که اسرای طایفه قنقرات را به تصدق فرق مبارک شهنشاهی آزاد نمایند. سرداران معظم الیهیم التماس او را قبول، و اسرای مذکوره را مرخص نمودند، که هر یک به اوطان خود رفته، به دعای دوام دولت قاهره اشتغال دارند.

و به تاریخ شهر صفر سنه اربع و خمسن و مائه بعدالائف من الهجرة النبویه، تیا زخان والی را وداع کرده، کوچ بر کوچ عازم مقصد گشتند. و از نواحی ماروچاق، عاقر مروی با اسماعیل خان عازم مرو، و قاسم بیگ عازم رکاب نصرت اتساب، و پیران [خان] عازم هرات گردید.

و مسود این اوراق، در هنگام ورود به بند سلطان ملک شاه، که دوازده میل راه مسافت به الکای مرو داشت، وارد که [شد] در این وقت [با] احدی از تنک ظرفان بیحاصل و از دوستان جاهل، که از الکای مزبوره وارد آن حدود گشته بود ملاقات حاصل، و بعد از پرسش طرفین آن دوست نادان تقریر نمود که: فلانی خبر نداری که نورعیون شما به رحمت ایزدی رفته!

و این حقیر علاقهٔ زیاده از حدی به آن داشت، که تقریر آن موجب طول کلام می‌شود. از شنیدن این سخن رفته‌ای درمن ظاهر گشته، بی‌تحاشی اشک حسرت از دیدهٔ حیرت فروریخته، در گوشه‌ای مدهوش وار به‌خاک غلطیدم.

چون از چگونگی مقدمات اسماعیل‌خان مطلع گردید، همان شخص را طلبیده، باصداً خوب به‌او زدم، گفته بود که: ای نادان، این چه نحو خبری‌اس است که تقریر نمودی؟ و از آنجا این حقیر مرخص، و آن شب را گریه‌کدان به‌مطلوع صبح رسانید، بعد از آن وارد ترکمان قلعه گردید. و دیگری نیز تقریر نمود که بعد از فوت نونال؟ زندگانی ولد دوساله؟ داشته‌ای، آن نیز جهان فانی را وداع نموده. ماصدق این بیت گردید که گفته‌اند:

هر دم زمانه داغ غم بر جگر نهاد
 باغی [ز دل] نرفته که داغ دگر نهاد
 و قبل از حرکت از الکای مرو و بسفر مذکور، شخصی نوشته‌ای از ارض فیض‌بنیان قلمی نموده بود که: مبلغ سیصد تومان نقد و به‌قدر دوست تومان اجناس که در نزد فلان هندو به‌رسم امانت سپرده بودی، هندوی مذکور مفقود، و اموال او را ضبط سرکار خاصه شریفه نمودند.

و در هنگام ورود به‌مرو، جسد آنها را که به‌رسم امانت گذاشته بودند، به‌ارض فیض‌بنیان برده، در آستانهٔ عرش درجهٔ امام همام علیه‌التحیة والسلام به‌خاک سپردیم. و در مراجعت به‌مرو، اموال و اسبابی که داشتیم هر يك به‌جهتی ضایع و بر طرف گردید. و از نامساعدی اقبال، در عرض دو سال کار به‌جایی رسید که محتاج به‌درمی گردیدم، و علاوه [بر] این یک‌سال هم صاحب فراش گشتم، چون کار به‌سرحد افراط رسید و اموال و اسبابی که از پدر میراث رسیده بود و قریب به‌هشتصد و نهصد تومان بود بر طرف گردید، ناگاه باز بلند پرواز طالع در پرواز آمده، و این شهای محنت ظلمانی به‌صبح نورانی مبدل گردید. و از هر طرف که درهای امید مسدود گشته بود، به‌مفتاح «نصر من الله و فتح قریب» و «بعد کل عسر یسر» گشاده گردید. مثلی است مشهور که:

به‌دولت مناز و زنجیت منال
 که این هر دو را زود باشد زوال
 غرض از تحریر این دو کلمه، که بی‌ادبی نمود، آن است که پستی و بلندی اوضاع روزگار گذران است. نه از اقبال و رو آوردن آن خرم، و نه از ادبار و پشت نمودن آن درهم باید بود. که هر دو چون باد و سیل در گذرند، و دولت و نکیت این زمانهٔ غدار

۲- «نونال» به‌جای کلمه‌ای که تراشیده شده، بملأ به‌خطی غیر از خط کاتب اصلی نوشته شده.

۳- بالای سطر اضافه شده: دیگر.

۴- «جسد آنها» به‌خط کاتب اصلی نیست. اینهمه تراشیدن کلمات و تغییر آنها برای این منظور بوده، که به‌جای مرگ همر مؤلف مرگ فرزندش بیان شده باشد. ولی از عبارات بعدی، امانت بودن جسد و نقل آن به‌مستهد، و اینکه مؤلف تحریر این جریان را «بی‌ادبی» دانسته، برمی‌آید که تأثر مولف از مرگ همرش بوده است.

در اندک فرصتی فانی و بی اثرند. هر آفتاب دولتی عنقریب سر به گریبان غروب و افول خواهد کشید. و [پس] هر شام تیره روزی در اندک زمانی صبح فیروزی خواهد دمید. زحانات جهانم همین پسند آمد که خوب و زشت و بد و نیک در گذردیدم و به همه جهت به دو روزه دنیا متالم بودن و به حیفی وی مفور گشتن، از عقل دور، و از شیوه خرد مهجور است. چرا که هر آفریده را، قبل از ایجاد او، از رفاهیت و شدت و از دولت و نکیت آنچه مقرر گردیده، از آن گزیر نیست. و چاره او از دفع و حصول و رد و قبول، عیب و بیفایده باشد.

نهایت، آنچه مسود این اوراق را به خاطر می رسد، آن است که هر گاه صاحب دولتی و ذی شوکتی را سپاه الم از رهگذر نکبت و غم رو آورد، و جنود جموم و تنگی درویم احوال او را فرو گیرد، او را حیات چون زهر، معات شهد و شکر باشد، و به هر آن مردن به از زیستن باشد.

امید که به عون حضرت خداوندگار هیچ صاحب مکتبی در هر روزگار محتاج به ابناى عصر خود نگشته خوار و بی مقدار نگردد.

۱۶۱

رایت افراشتن صاحبقران به عزم تنبیه [سکنه] داغستان و سوانحات که در عرض راه به وقوع انجامید

چون طایر دولت و اقبال بندگان عظیم المثل روبه اوج فلک پریدن گرفت. و نور آفتاب بخت بلند آن خسروارجمند بر مفارق جهانیان تاییدن گرفت. جمیع گردان و گردنکشان سر بر خط فرمان این خاقان گیتی ستان نهادند.

بعد از تسخیر ممالک ترکستان و خاطر جمعی آن مملکت و انتظام امورات ولایات خراسان، چون همیشه، از فراق برادر باجان برابر خود، غنجه دل آن شهریار چون لاله احمر پر خون و داغدار، و گره اندر گره بود. و شب و روز به خیال کین خواهی و خون ستانی آن از سکنه داغستان اوقات صرف می نمود. در این اوان سعادت نشان که از تنبیه متمردان ممالک محروسه و تسخیر گردنکشان ولایات بعینه فراغتی حاصل نمود، مین باشیان عظام و سرکردگان و الامقام را بار داده، به حضور و افرا نور خود طلب نمود.

و این راز غم اندوز و این حکایت جگر سوز را در میان نهاد:

چنین گفت خاقان صاحبقران به گردان ایران و تورانیان که دارد دلم داغهای فراق از این چرخ گردون نیلی رواق

اگر هند و توران و ایرانزمین
 به يك گردش چرخ مردم شكار
 اراده چنان کرده‌ام این زمان
 قدم بگذارم من به ملك قفق
 کنم تازه داغی در آن کهستان
 بسوزم به فخر قیامت لهب
 چو چنگیز ویران کنم خانه‌ها
 چون سرداران و سرخیلان سپاه،
 همگی به سجده افتاده، زبان به مدح و ثنای
 خاقان گیتی‌ستان گشادند:

سپه سروران خواهش آراستند
 که ای بهترین سایه کردگار
 جهان جاودان در پناه تو باد
 در این انجمن چه جوان و چه پیر
 به هر چیز فرمان دهی بپندایم
 و ز این بندگی نیز شرمندایم
 چون خاقان گیتی‌ستان از سر بازی و جان نثاری
 سرداران و نام‌آوران آگاهی
 حاصل نمود، امر قضا جریان چنان به اتفاق پیوست که در خزاین
 را گشاده، مواجب و انعام یکساله عساکر منصور را از خزانه عامره
 تسلیم نمودند. و بعد از تدارک مایحتاج آن‌سفر
 خیراتر، فرزند ارجمند خود نصرالله میرزا [را] در ارض فیض‌نیمان
 گذاشته، و اختیار رتق و فتق مهمات خراسان و هندوستان و ترکستان
 را در کف کفایت او نهاد، و نواب رضاقلی میرزا و امامقلی میرزا
 را مأمور آن سفر خیراتر گردانید، و در شهرور سنه مذکوره
 ۲، بر جناح حرکت آمده، و کوچ بر کوچ غازم داغستان گردید.

و از سوانضی که در عرض راه به وقوع آمد، اول در منزل دره گرایلی
 من نواحی اسفراین چون موسم بهار و فصل باران بود، عساکر منصور
 در متزهات و بیلاقات و چشمه‌های آب روان و علفزارها
 تزلزل می‌کردند. و در آن منزل که دهنه دره بود، و بر اطراف آن
 جبال رفیع و تلهای منیع و در میان دره سبزه و سه‌برگه و آبهای
 روان بود، جمع کثیری از عساکر منصور که به قدر پانصد هزار
 تومان خرینه همراه داشتند تزلزل کرده بودند. که ناگاه از
 تقدیرات فلکی ابری بغرش آمده، بارانی در کمال شدت باریدن
 گرفت، و به اندک فرصتی بیکدفعه سیلابی از تیغ [کوه] به پایین
 آن دره سرازیر گردید، که به قرب شش هفت هزار نفر و پنجشش
 هزار دواب معچادرها و سایبانها و خزانه مذکوره همگی را
 برداشته بغرقاب فنا داخل نمود. و قلیلی از عساکر که در
 اجل آنها تأخیری بوده، و متزلزله خود را در کمرها و کنارها
 قرارداده بودند، از آن

۲- نسخه: بکنحین قیاق و رودفتق.

۳- وعلیقلی‌خان برادرزاده خود (خط‌خورده).

۴- دوم محرم ۱۱۵۲. در جهانگشا (ص ۳۶۲) چهارشنبه ۲۲ محرم چاپ شده، و ظاهراً غلط چاپی است.

مهنکه خود را به ساحل نجات کشیدند.

و در آن اوان خیمه حضرت گیتیستان را در وسط آن دره بر فراز پشته رفیعی برپا نموده بودند که سیلاب تا کناره آن خیمه آمده بود، و چند خیمه دیگر از غلامان و پیشخدمتان که برحوالی و حواشی آن برپا نموده بودند، آنها را نیز برناشته ملحق به سایر غرق‌شدگان نمود.

و در آن روز، حضرت گیتیستان بر بالای تخت نادری برآمده، به نظاره آن سیلاب مشغول بود. و هرگاه خاصان درگاه خلافت بنیان تأکید می‌کردند که خود را بر فراز این جبال بکیرید اولی خواهد بود، صاحبقران دوران مطلقاً گوش به سخن ایشان نمی‌داد، و ملاحظه عظمت و آثار جبروت حق لایموت می‌نمود. تا آنکه رفته رفته این سیلاب در ناقص آمده، بالاخره منقطع گردید.

و در آن روز، چندین هزار آدم و حیوان و اموال و اسباب و خزاین در مرض تلف درآمد. و حسب الامر مقرر گردید که جمعی از عساکر منصور در تخصص اموال و اسباب در آیند. بعد از تخصص و ازهم گشتن، قلیلی از خزاین و سایر اسباب [را] بدست آورده، و جسد مردگان را نیز بیرون نموده، به خاک سپردند و دوسه روزی در آن حدود توقف، و از آن منزل بر جناح حرکت آمده، عازم استراپاد گردید.

و مسود این اوراق وقوع این قضیه را به فال بد دید.

القصة، خاقان دوران بعد از طی مسافت و از دارالمؤمنین استراپاد، و چندیومی در آن حدود توقف، و از آنجا بر جناح حرکت آمده، از مر مازندران عازم گزوین گردید.

در ورود مابین منزل ساری و اشرفیه که صاحبقران گیتیستان در قرق می‌رفت، و چنان معمول داشت که به قدر يك ميل راه را حارسان و نسقچیان و ساوالان قدغن داشته، که احدی از عساکر غیر - داخل آن قرق نگردند، و هرگاه العیاذ باللّٰه احدی به میان قرق می‌افتاد، بدون پرشی به قتل می‌آوردند. و در آن روز خاقان گیتیستان با اهل حرم عازم مقصد بود، که ناگاه شخصی از میان آن پیشه و جنگل تیر گلوله‌ای به مقصد سینه صاحبقران دوران افکند. از تقدیرات فلکی و بلندی طالع و اقبال نادری، اسب به سر آمده، تیر گلوله بر شستی که جلو مرکب [را] بدین گرفته بود، رسیده مجروح ساخت. و حضرت گیتیستان در هم غلطید.

و مقارن این حال، رضاقلی میرزا که در آن محل به قدر نیم میلان فاصله با خواجگان و جمعی از اهل سراپرده می‌آمد، خود را به سرعت تمام به دارای دوران رسانید، که صاحبقران جهان خود را از زیر مرکب برکنار گرفت. چون چشمش به رضاقلی میرزا افتاد که به تنندی و تیزی آمده، نمره کشید که: «دورباش و از نظر من

۵- جهانگنا ص ۳۶۶: در محال سوادکوه، از بلقید گذشته مابین زراب و بهجان روز یکشنبه ۲۸ سفر. در این سفر سعید کاظم همراه نبوده، و روایت جهانگنا مستتر است.

۶- قرق (= منطقه متنوعه محافظت شده) اینجا یعنی همراه اهل حرم می‌رفت که اطرافش را خواجهمرایان و غلامان محافظت می‌کردند.

غایب شو، بندگان والا چون خاقان دوران را به صحت یافت، جلو مرکب را بر قنازده، در همان مکان توقف داشت.

خواجگان خود را به صاحبقران رسانیده، او را سوار نمودند، دارای جهان خود را به همان مکان که دورانداز آتش داده بودند رسانیده، و هر چند تفحص نمود اثری از آن شخص نیافت. وان راز را آن روز مخفی داشته، وارد منزل مذکور گردید.

اولا سرکردگان و مین پاشیان عظام را مقرر داشت که هر گاه در میان دستۀ شما احدی فرار کرده باشد، او را به قلم آورده به نظر اقدس برسانید. و در خلا مین پاشیان و یوزباشیان و دهباشیان را دسته به دسته به حضور خواسته، تفتیش آن فرمود که شخص بلند بالای سیاه چهره آبله تنان ضعیف اندام کوسه وضعی هر گاه در میان دستۀ شما باشد، به حضور اقدس حاضر نمایید. نظر به فرمان قضاچریان هر چند تفحص نمودند، چنان شخصی نه حاضر و نه غایب بود.

در این وقت شیرین بیگ و آقامیرزا ولدان دلاورخان تایمنی به عرض خاقان دوران رسانیدند که: نیک قدم نام غلامی داشتیم، به همین شکل و هیئت، و در تیر اندازی به نحوی ماهر بود که در شب تار به ضرب گلوله آیدار مهره از قنای مار بیرون می آورد و بر شجاعت و دلاوری قریبۀ رستم و اسفندیار بود. که در این چند یوم فرار نموده، و معلوم نیست که به کدام دیار رفته؟

صاحبقران دوران، جاپاران و محصلان علاظ و شداد به نواحی مملکت ایران و ترکستان و هند ارسال داشته، به حکام و عمال و ضابطین و کلابتران هر دیار رقم علیحده، و تصویر قامت او را ارسال داشت، که آن شخص را تفحص کرده، و بعد از وجدان مقید و مجبوس ساخته، به درگاه جهان آرا ارسال دارند. نظر به فرمان قضاچریان، مأمورین مذکورین هر یک به ولایات بعیده عازم [گردیدند].

ورقم علیحده به عهده پیران خان حاکم هرات و محمد قاسم بیگ و کیل دار السلطنه مذکوره ارسال داشته، و چنان مقرر شده بود که به نواحی غرچستان رفته، و آن شخص [را] هر گاه در آن حدود باشد، به نحو مذکور به درگاه جهان آرا حاضر نمایند.

چون رقم مبارک به قاسم بیگ افشار و کیل رسید، شخصی که عداوت سابقه با نیک قدم داشت، در آن محل وارد، و تقریر نمود که شخصی مشهور به نیک قدم از اردوی کیوان پوی صاحبقرانی وارد منزلی که النگ او بیاقات [است] گشته، در آنجا هم روزی از زر سرخ دو آب و مواشی خریده، تدارک بزرگی دارد.

قاسم بیگ، از شنیدن این مرده فرح اثر در ساعت موازی پنجاه شصت نفر از نامداران رستم توأمان را برداشته، ایلغارکنان عازم آن حدود گردید. بعد از طی مسافت که وارد آن مکان گردیدند، شان او را در میان خیمه ای یافتند که تنها به استراحت اشتغال داشت. دور و دایره او را احاطه کرده، در میان گرفتند. و نیک قدم را به قید زنجیر گران بسته، عازم هرات گشتند.

در آنجا، هر کس از آن سؤال می کرد که این حرکت که نسبت به صاحبقران دوران از توسر زده، آیا از راه حماقت بود یا از آثار شجاعت؟ آن مرد مردانه می گفت: چون

در اجل آن تأخیری بود، تیر من رد شد. والا بایست که او با خاك برابر، و من صاحب ایل و کشوری بودم

القصة، [اورا] از دارالسلطنة هرات به اتفاق چاپاران به درگاه جهان آرا ارسال داشتند. و بعد از طی مسافت، در نواحی شیروان به حضور صاحبقران دوران رسانیدند. خاقان جهان، در خلوت خاص نیک قدم را به حضور طلب داشته، و قسم به ذات الهی یاد فرمود که: هر گاه راستی را پیش آوری، و بیان واقع را به عرض رسانی، از سرکشتن تو می گذرم. والا به زجر تمام و سیاست مالا کلام، تو را به قتل خواهم رسانید.

چون یقین حاصل نمود، که قتل او را معاف داشته، هر گاه از راه راستی و درستی در آید [گشته نخواهد شد]، گفت: فدای چشم بینای تو گردم، که در چنان حالتی شکل و شمایل مرا دریافت کرده ای. مقدمات به نحوی است که این غلام با غلامان نواب رضاقلی میرزا رفاقت و اتحادی داشت. و مکرر در حضور نواب جهانبانی کمانداری کرده، و انعام و احسان از او دریافته ام.

و مکرر به من می فرمود که: هر گاه به تو خدمتی رجوع نمایم، به عمل خواهی آورد؟ می گفتم که: هر گاه من فرزندانم را خواسته باشی، به حضور تو حاضر می گردانم. چون حسب الواقع خاطر جمع گردید، مرا به خلوت خاص برد که در آن معامله محمد حسین خان قاجار و رحیم سلطان مروی و دونفر دیگر از سرکردگان افشار حاضر بودند. به من گفت: توانی حضرت صاحبقرانی را در هنگام سواری به ضرب گلوله از پا در آوری؟

من ساعتی تأمل کرده، گفتم: هر گاه فرصت به هم رسد، کوتاهی نخواهم کرد. سرکردگان عرض کردند که: چون رایات جاء و جلال در این اوان از هندوستان مراجعت کرده، در این چند یوم وارد هرات می گردند، هر گاه در عرض راه کار ساختی، فهو المراد. چرا که مردم ایران مدت هشت سال و کسری می شود که در رکاب آن خدمت می نمایند، به وقوع این قضیه هائیه مردم متفرق گشته، و امورات سلطنت بالکلیه به ما عاید می گردد.

و این حقیر از ارض فیض بنیان عازم، و در نواحی فراه به رکاب نصرت انتساب وارد [گردیدم]. و هر چند در عرض راه فرصت طلب می نمودم، میسر نمی گشت. و از هرات معاودت به ارض اقدس نمودم، و چگونگی را معروض دای بندگان والا نمودم. مقرر فرمود که: در نواحی ماروچاق شاید کارسازی نمایی.

و از اتفاق روزگار، در آن چند یوم صاحب فراش گشتم، که نزدیک به مرگ رسیدم. و نواب کامیاب عازم رکاب اقدس گردید، و مرا قدغن فرمود که: هر گاه آزار تو به صحت میدل گردد، باید عازم رکاب ظفر انتساب شوی.

و من همچنان صاحب بستر بودم، که موکب جهانگشا بعد از تسخیر ممالک ترکستان، وارد ارض فیض بنیان گشتند. و در آن حدود بندگان والا مرا به حضور خواسته، و شرح جفا و گرفتن ملازم آنرا و از اعتبار انداختن چندان شکایت نمود که من از درد دل او به گریه درآمدم و عرض کردم که: در این دفعه کارسازی آنرا خواهم کرد.

و در همهجا در کمین بودم، تا اینکه در منزل مابین اشرف و ساری تیر تفنگی انداختم. چون در اجل صاحبقرانی تأخیری بوده، تیر من رد شد. و حال از نامساعدی اقبال گرفتار دست صاحبقرانی گشتم.

خاقان جم‌اقدار، انگشت تحیر بردندان تفکر نهاده، گفت: فرزند با پدر چسرا چنین کند؟ آنچه مردم ایران می‌گفته‌اند، بیان واقع بوده، یقین حاصل است که رضاقلی در قصد قتل ما بوده.

چون قبل از حرکت ناشایست نیک‌قدم، سخنان فتنه‌انگیز نسبت به نواب جهانبانی تقریر کرده بودند، نواب والا را با عمله و کارخانجات آن مقرر فرمود که در یلده طهران توقف [نموده]، و دخلی درامورات ولایات نکرده، ساکن باشد. و به‌جمعی از اخلاص‌کیشان خود مقرر داشته بود، که نگذارند که خودسر سواری نمایند، و در محافظت آن مشغول باشند.

و مقرر فرمود که چشمهای نیک‌قدم را از حدقه بیرون آوردند. و به‌فرشان سپرد که در محافظت آن کوشیده، جراحان صاحب وقوف در معالجه چشمهای او مشغول باشند.

و دارای دوران در فکر و اندیشه آن افتاد، که جمعی [را] که در این مصلحت و کنکاج با فرزند آن هم‌بزم بوده‌اند، تفحص کرده، به‌قتل رسانند.

www.tabaresan.info
تیرستان
۱۶۲

شمه‌ای از حقایق حالات غنی‌خان افغان در نواحی داغستان و قتل عام کردن جماعت جار و تله از تقدیرات ملک منان

همواره همت بلند خاقانی بسراجم مهم عظام کشورستانی مصروف، و پیوسته نیت ارجمند صاحبقرانی جهت وصول به‌اعلی مراتب کامرانی معطوف می‌بود. و چون آن بانی مبانی معدلت و کاردانی، در طی مسالک و فتح ممالک به‌جز تقویت دین مسلمانی و تمسیت امور جهانبانی غرضی دیگر نداشت، به‌هر طرف که توجه می‌نمود، جنود نصرت و اقبال در منزل اول مراسم استقبال به‌موکب خجسته‌قال به‌جای می‌آورد، و به‌قلم اندیشه صورت هر تمنا که بر لوح خاطر خطیر نقش می‌یست، از ترتیب اسباب حصول به‌منصه ظهور نمایان شده، در نظر انورش به‌احسن وجه جلوه می‌کرد.

چون خاطر پادشاه کشورگیر از تسخیر ممالک هندوستان و ترکستان فراغتی حاصل نمود، در هنگام ورود به‌بندرآباد مشهور به‌قندهار، غنی‌خان افغان ابدالی [را] که در آن محل عمده‌ترین امرای رکاب ظفر فرجام بود، حضرت صاحبقران به‌حضور ساطع‌النور خواسته، موازی بیست هزار نفر از عساکر افغان و بلوچ به‌او داده، و موازی

بیست هزار نفر دیگر از عساکر آذربایجان [را] به او ابواب‌الجمع ساخت. و مقرر داشت که: چون احلاص و ارادت تو نسبت به این خاندان ثابت [بوده]، و بندگان هم‌ایون ما تو را به‌منزله برادر خود می‌دانند، و چون در این وقت نواب مرحمت پناه محمدابراهیم‌خان در نواحی جار و تله به‌قتل رسیده، باید عساکر منصوره را برداشته، به‌خونخواهی برادر خود، البته لوازم پاداری و جانفشانی را به‌عمل بیآوری، که رورسوخ دنیا و عقبی حاصل ساخته، نام نکو در این عالم باقی گذاری، و تخم محبت خود در مزرع دلها بکاری. و به‌نحوی آن طایفه را تنبیه نمایی، که عبرت متمدنان و سرکشان هر دیار گردد.

غنی‌خان مزبور انگشت قبول بر دیده نهاده، در ساعت سعد از رکاب ظفرانتساب مرخص، و عازم آذربایجان گردید. و بعد از قطع منازل وارد ولایات آذربایجان گشته، در نواحی گنجه رایات جاه و جلال به‌اوج هلال رسانید. و از اطراف لشکرهای آن دیار را احضار نموده، سان عساکر منصور را دیده، معبری بر روی رود کر بیست، راز آنجا عازم قاق من محال اوسمی لژگی کوچک که در اطاعت و انقیاد صاحبقرانی بود گردید. و در ورود به آن حدیث اوسمی مذکور به‌استقبال سردار معظم‌الیه شتافته، آنچه لوازم خدمتگزاری بود به‌عمل آورد. و سردار مشارالیه قلمه نواب مرحمت و غفران‌پناه ابراهیم‌خان را تعمیر کرده، و اغور اغور عساکر منصور را در آن سنگر جای داده، با سپاه قیامت‌نشان عازم جار گردید.

اما از آن جانب، سکنه جار چون از آمدن غنی‌خان اطلاع حاصل نمودند، مطلق اندیشه و هراس به‌خاطر خود راه نداده، کوچ و کلفت خود را از همان حصارهای [متین] حرکت نداده، با خود می‌اندرشیدند که: ابراهیم‌خان که برادر نادر دوران بود [سپاه] آنرا برهم زدیم، غنی‌خان افغان نیست به‌آن، حکم عدم دارد. چون نزدیک بسا رسد، در یک ساعت دمار از روزگارش بر آوریم!

و به‌نحوی عجب و غرور بر خود قرارداد بودند، که هیچ پروای روز جنگ و فکر رسوایی نام و ننگ نداشتند، و مشغول امور خود بودند. که در این وقت چند نفر از نواحی آق‌برج وارد، و به‌عرض سرکردگان رسانیدند، که عساکر افغان و قزلباش اینک وارد این سرزمین گردیده‌اند.

سرکردگان چنان قراردادند که ابراهیم دیوانه با موازی یک هزار و پانصد تنگچی قدر انداز رفته، در همان دربند که ظهیر الانامی را شکست داده بودند، مخفی گشته، و در محل ورود مجادله نمایند. ابراهیم مذکور [با جماعت خود] به نهجی که صلاح دیده بودند، در آن دربند کمین نمودند، و انتظار ورود عساکر مذکور [را] می‌کشیدند. اما از تقدیرات فلکی غافل بودند، و از این معنی بیخبر، که مکاران عالم از افعال زشت و کردار ناشایست خود دایم در خوف و خطر، و همواره در معرض تلف بوده‌اند.

هر که خود را فریب و مکر نمود
خویش را بی‌گمان حقیر نمود
اما از آن جانب، سردار معلمی قدر عساکر منصور را به‌چار دسته ساخته، و در هر

دسته دوهزار نفر قراول تعیین کرده، واسه‌های سواری عساکر مذکور را در آق‌سرج گذاشته، و همگی پیاده قدم در آن جبال نهادند، چون قدری راه طی کردند، در این وقت چند نفر از قراولان که در میان جنگل بودند، آمده به عرض سردار رسانیدند، که در کمرگاه این جبال جمعی پیاده تفنگچی در میان جنگل مخفی گشته، منتظر ورود عساکر منصوراند.

غنی‌خان سردار تیسیم نموده، گفت: جماعت لژگیه به خیال سابق افتاده، اراده آن نموده‌اند که مکرری و فریبی کرده، شاید بدین وسیله باز راه نجاتی پیدا نمایند، امروز بلایی بر سر آنها بیاورم که بعد از این در ناستانها از آن بازگویند!

قراولان پیادگان مذکور را دسته بدسته کرده، مقرر داشت که چون آتش سوزان و برق درختان، از اطراف و جوانب آن جبال قدم در آن مکان رفیع بنیان گذارند.

چون جماعت لژگیه دور خود را چنان مشاهده نمودند، و خویشان را در معرض تلف آن سلاب دیدند، اراده نمودند که از راهی که آمده‌اند برگردند، در خلال این احوال، تفنگچیان بلوچ از قنای ایشان به انداختن تفنگ مرگ‌آهنگ اشغال و زبردند. چون خواستند که به جبال دیگری حرکت نمایند، از بالای سرایشان تفنگچیان افغان امان نداده، به رمی سهام آتش کردار مشغول گشتند. و به هر طرف که روی آوردند، به غرقاب بلا مبتلا گشتند. چون در يك سمت آن جبل دره بسیار طویل و عمیقی واقع بود، جماعت لژگیه از استیلاي هراس و هجوم جنود خوف میخواس خود را به پایین آن دره می‌افکندند، و اعضای آنها دره شکسته، جان به قابض ارواح می‌سپردند.

چون از همه طرف راه اندیشه را بر خوه مسدود دیدند، بناچار حرکت مذبحی از ایشان به وقوع آمده، عاقبت الامر همگی به قتل آمدند، مگر معدودی چند که باخوف بسیار خود را به نواحی جار رسانیدند، و سکنه آن دیار را از کیفیت کار خبردار ساختند. همگی ایشان مشوش خاطر و پریشان حال گشتند. بعد از گفت و گوی بسیار و مشورت و کنکاج، چنان قرار دادند که بار دیگر به قدر ده دوازده هزار لژگی جمعیت کرده، به استقبال عساکر افغان قدم به قله آن کوه گذارند.

اما از آن جانب، چون غنی‌خان افغان چنان فتحی نمایان ملاحظه کرد، شکر محامد الهی را بجا آورده، و به عساکر خود قدغن نمود که هر گاه احدی متوجه کسب و غنیمت گردد، سر او را از تن، و شاه روحش را از قلعه بدن جدا خواهم ساخت و آن شیرا در فراز آن جبال به سر برده، اراده نمود که عساکری [را] که در پایین آن دره گذاشته بود، مقرر نماید که آنها نیز به بالای آن کوه برآیند، که در این وقت قراولان به سمع سردار مذکور رسانیدند، که اینک طایفه لژگیه با جماعت قراولان وارد گردیدند.

از این جانب نیز عساکر افغان و بلوچ و از سمت دیگر سپاه آذربایجان به سرداری حسنعلی‌خان حاکم گنجه سر راه بر آن جماعت گرفته، فیما بین مجادله‌ای در غایت صعوبت

و نهایت شدت دست داد، که چگونگی تقریر آن موجب طول کلام و باعث ملال خاص و عام می‌گردد. و به نحوی نایره جدال و قتال درالتهاب و اشتعال بود، که بهرام در این فلك مینافام انگشت تحیر به‌دندان تفکر نهاده، آفرین و احسن می‌گفت.

اما در آن روز فتنه‌اندوز، ابراهیم دیوانه و خلیل‌نام و حاجی شعبان و رفیع‌نام و جمعی دیگر از سرکردگان معتبر [لزگی] در عرصه میدان به‌ضرب ناوک عساکر افغان جان به‌مالک جانستان سپردند. و عساکر آذربایجانی، دسته‌ای [را] که با ایشان مجادله می‌نمودند، آنها را نیز شکست فاحشی داده، عساکر لزگی چون سرکردگان خودرا کشته و خودرا خسته دیدند، ناچار روی به‌وادای فرار نهاده، چون ستارهٔ بنات‌المنش متفرق و پراکنده گردیدند.

و حسب‌الامر سردار مشارالیه تعاقب آن جماعت کرده، و از کشته پشته‌ها و از خسته تله‌ها و جبلها قرار دادند. و در آن روز تا محلی که این آفتاب عالم‌تاب رو به‌چهار غروب نهاد، جماعت لزگیه را در آن صحاری و جبال به‌قتل می‌رسانیدند. و معدودی چند خودرا به‌حصار رسانیدند، و سکنهٔ آن دیار را از چگونگی اخبار خبردار نمودند. همگی ایشان از خوف و بیم عساکر ظفر آمار، مع کوچ و کلفت روی به‌وادای فرار نهادند.

اما از این جانب سردار کثیرالافتخار آن شب در آن قتلگاه توقف، و روز دیگر که از صدمات اشعهٔ این خورشید جهات‌تاب جنود نامعدود انجم در احتجاج آمده، مختفی و مستور گردیدند، از آن منزل بر جناح حرکت آمده، عازم جار و تله گردید. و در هنگامی وارد آن منزل شد، که جماعت مذکوره مشغول کوچ کردن بودند. بعضی خودرا به‌کوه و کمر گرفته، و برخی به‌جهت اموال و اشیا معتدل، که عساکر منصوره بدیشان رسیده، بدون توقف، تکیه به‌کرم الهی و به‌اقبال صاحبقرانی نموده، دست به‌شمشیر به‌قتل آن طایفه مبادرت نمودند. و جماعت لزگیه راه فراری به‌جز قطع حیات بر خود ندیده، در دو ساعت چندین هزار نفس از ذکور و اناث به‌قتل رسیدند. و جمعی که خودرا به‌کوه رسانیده بودند، در میان دره و بیشه مخفی گشتند. و آن روز و آن شب آنچه در حصار مذکور یافتند، به‌قتل رسانیدند. و چند روزی در آن حدود توقف و اموال و اسباب آن طایفه را بر سر عساکر منصور قسمت فرمود.

چون خاطر خطیر [را] از شر آن طایفه جمع نمود، موازی بیست هزار نفر را به‌چهار دسته کرده، مقرر داشت که نواحی و بلوکات جار و تله را تفحص کرده، هرگاه خانواری ظاهر شود، در قتل آن مضایقه ننمایند.

نظر به‌فرمان سردار و الاشان، بیست میل راه از هر طرفی تفحص کردند، و آنچه از جماعت لزگی یافتند، تقصیری در قتل ایشان نمودند. و خاطر جمع گشته، وارد حضور گردیدند. و حسب‌الامر سردار چندین کله‌منار بر فراز جبال برقرار نمودند.

در این خصوص، عریضه‌ای به‌دربار معدلت‌مدار خاقانی قلمی، و منتظر جواب آن بودند، که در این وقت چاپاران وارد، و حسب‌الامر مقرر گشته بود که مراجعت به شیروان نماید. نظر به‌فرمان و اجبالات‌اعان از آن نواحی بر جناح حرکت آمده، عازم

آن حدود گردید.

و جمعی که در آن سفر همراه بودند، [تقریر] نمودند که عیال و اطفال سرکردگان لرگی را حسب الفرموده غنی خان وارونه برآشتران بی‌جهاز سوار کرده، در پیش پیش اردوی خود می‌آورد. و چندین هزار نفر لرگی را در آتش افکنده، بسوخت. و چنان قتل و غارتی در هیچ عصری در نواحی داغستان به وقوع نیامده بود.

نداند کسی صنع پروردگار که مردم کند لعبتی آشکار
یکی را کند سرنگون در جهان

بسی نامدار و بسی نازنین که ریزند خوشی به روی زمین
ندانم چرا چرخ پراقتلاب که دارد بر خون مردم شتاب

القسمه، در نواحی شماخی به شرف بساط بوسی بندگان خاقانی مشرف، و مورد نوازشات از حدافزون شهنشاهی گردیدند.

۱۶۳

رایت افراشتن صاحبقران به جهت تسخیر داغستان و مجادله کردن در آن نواحی با جماعت طبرسرانی و بیان فتوحات به عون عنایت الهی

چون حضرت گیتی‌ستان با سپاه دریا موج کوچک بر کوچک عازم آذربایجان گردید، در هنگام ورود به اردبیل جمیع حکام و ضابطین ولایات مذکوره را به رکاب ظفرآستاب طلبیده، و سان عساکر آذربایجانی را ملاحظه، و به‌عمل و ضابط هرولایت مقرر داشت که سورات عساکر منموره را به حمل دواب ولایات انفاذ داغستان نمایند.

و چند نفر از عمال ولایات مذکوره را به قتل رسانید، و اموال آنها را ضبط، و از آنجا عازم شیروان گردید.

و در هنگام ورود به آن نواحی، به قدر ده هزار نفر از ملازمان رکابی را به سرداری محمدعلی‌خان قرخلو نامزد دمراقی گردانید.

و در آن حدود توقف داشتند که جماعت لرگی از ورود صاحبقرانی مطلع [شده]، و با یکدیگر کتکاج کردند که اولی آن است که جمعی از سرکردگان به‌شنوان ایلچیگری عازم رکاب ظفرآستاب [شده]، از راه اطاعت و انقیاد درآمده، شاید نحوی شود که قدم در مملکت داغستان نگذاشته، کردار ما را کان‌لم‌یکن انگاشته، معاودت نماید، و جمعی گفتند که به‌خونخواهی برادرش احدی از ما [را] زنده نخواهد گذاشت. و

۲- جای این مصراع در نسخه سفید مانده.

۱ (= در بند آهین) در بند.

هر کدام سختی می گفتند.

عاقبت الامر چنان قراردادند که جمعی عازم رکاب ظفر انتساب گردند. و پیشکش وارمغان بسیار سرانجام، و شمخال لژگی واوسمی و مرتضی علی ولد سرخاب و چند نفر دیگر از معتبرین، در نواحی شماخی بهر آستان بوسی مشرف، و به نوازشات از حدافزون شهناهی سرافراز و مباحی [شدند].

و حضرت گیتیستان گوش به سخنان واهی ایشان نداده، همگی آن طایفه را مرخص [نمود]. و چنان قرارداد که به اوطان خود معاودت، و سرخاب و اوسمی بزرگ، که پادشاه و فرمانفرمای ایشان است، باید در نواحی دمراقی دربند به شرف آستان بوسی اقدس مشرف [شوند].

و آن جماعت غنیمت شمرده، از رکاب ظفر انتساب مرخص، و وارد حضور سرخاب گردیدند. و چگونگی برخورد و نوازشات صاحبقرانی را به عرض شمخال رسانیدند.

و جمعی بد نهاد فاسداعتقاد، به عرض آن رسانیدند که: کردار نادر دوران به حیله و خدعه است. و اراده او چنان است که هر گاه پادشاه و الاجایگاه شمخال یا سرخاب وارد حضور او گردد، آن را مقید ساخته، جمیع مملکت داغستان را به حوزه تعریف خود بر آورده، قتل عام نماید.

سرخاب و سایر سرکردگان همگی مصمم قتال و جدال گشته، باغیگری را پیشنهاد خاطر خود ساختند. و اولاً مقرر داشت که به قدر پنجاه هزار نفر تفنگچی در همه جا دربندها و گذرگاهها را مسدود کرده، مستحفظ قرارداد. و اجود به اطراف بلاد داغستان نانوای تاتار و آوار کس تعیین داشت، که سپاه ایشان وارد گردد، و کوچ و کلفت خود را به سقناهای حصین جای داد، و خود مصمم قتال و جدال گردید.

و این مقدمه را در نواحی دربند به عرض عاکفان سده سنیه بلند مرتبه خاقانی رسانیدند، و چون عکس این مقدمه بر مرآت ضمیر منیر مهر تنویر که جام جهان ناست منطبق گردید، اتراع مملکت داغستان پیشنهاد همت و الانهت به تجهیز عزیمت آن بپرداخت. و از نواحی سمورچایی به سمت مترل جراق عنان عزیمت انعطاف داد.

اما در آن نواحی معصوم خان و قباخان کرهلی و مشقی قلی خان و حاجی نوروز اغورلو و نوغای و اصلان بیگ و مهدی بیگ و محمود بیگ طبرسرانی به خدمت بندگان اقدس مشرف، و همگی از راه اطاعت و انقیاد در آمده، تعهد نمودند که مادام الحیات در خدمت بندگان اقدس لوازم خدمتگزاری و جانفشانی را به عمل بیاورند، و آنچه ملازم ر خانواری که خواسته باشند، تسلیم نمایند.

و به همین اراده، جمعی از یساوان و ملازمان صاحبقرانی را با جمعی از کدخدایان خود به میان ایلات و احشامات ارسال داشتند، که سورات صاگر منصور را اولاً به دواب خود حمل و نقل اردوی معلی نمایند. و سرکردگان مذکور در خدمت بندگان دارا دربان توقف [نمودند].

و چون کدخدایان مزبور وارد به میان ایل و طوایف خود گردیدند، به هر طرف